

بازخوانی تاریخ ورود مهاجران افغانستانی به ایران پس از امضای قرارداد پاریس در ۱۶۴ سال پیش

همسایه و هم خانه

هما سعادت‌مند

h.saadatmand@shahraranews.ir

افغانستانی‌ها، آشناترین اقوام مهاجر برای مشبهدی‌ها هستند که سال‌هاست با ما خانه یکی‌اند، در حالی‌که با تاریخ مشترک هم بیگانه‌ایم. در واقع ما با مردمانی که دیرزمانی است آن‌ها را با پیراهن و لنگسی و پیزار در کوچه‌های گلشهر، معروف به کابل سیتی، می‌شناسیم و به تماشای پیشانی داغ خورده و نفسس بوی خاک گرفته‌شان در دل کوره‌پزخانه‌های حاشیه‌شهر، تولیدی‌های نمودر و زیرزمینی پوشاک یا سر گذرها عادت کرده‌ایم، تاریخ بلند مشترکی داریم و روزگاری نه‌چندان دور، همه‌ما در دایره جغرافیای زیبای فلات ایران و در دامن خراسان بزرگ هم وطن بوده‌ایم و اگر سیاست نادرست به صاحبقران‌های قاجاری نبود، همچنان به همین رسم‌باقی می‌بودیم.طبق اسناد تاریخی، ۱۲ اسفند ماه ۱۶۴ سال پیش در پی انعقاد معاهده پاریس بین ایران و انگلستان بخشی از خاک افغانستان برای همیشه و پس از کش‌وقوس‌های بسیار اقوام بیگانه برای تصرف آن، سرانجام از ایران جدا شد.

پیوند درمشترک

نجیب مایل هروی، محقق عرفان و ادبیات فارسی، در کتاب «تاریخ و زبان افغانستان» می‌نویسد: «در جهان کم هستند ملت‌هایی که مانند ملت ایران و افغانستان وابستگی عمیق داشته باشند. این وابستگی هم از نظر مذهبی و اعتقادی است و هم از جانب فرهنگ و زبان و هم از طرف اشتراک‌های تاریخی و باستانی و به‌نظر نگارنده از همه مهم‌تر پیوندی است که سزاوار است آن را «پیوند درد مشترک» نامید.» او این توصیف را در ادامه با بازگ کردن حوادث و رنج‌های مشترکی که هر اقوام افغان و ایرانی‌ها در طول تاریخ تجربه کرده‌اند، توضیح می‌دهد.

افغان در متون تاریخی

طبق پژوهش نجیب مایل هروی، نام افغان نخستین بار در کتاب «حدود عالم» دیده شده و در «تاریخ یمنیی» نیز از آن به‌عنوان یکی از ارکان جنگی سلسله غزنوی یاد شده است. ابوریحان بیرونی نیز در کتاب «تحقیق‌المالهد» که نویسد که قبایل افغان در ناحیه کوهستانی کنار دره سهند مسکن

به‌نظر من نژاد، تاریخ، زبان و دین مشترک عواملی بسیار اساسی هستند که می‌تواند آتشور جدافقاده ایران و افغانستان را به یکدیگر نزدیک کند تا اگر اتحاد سیاسی شکل نمی‌گیرد، دست‌کم اتحاد فرهنگی شکل بگیرد. دستیابی به این مهم هم شرط و شروطی دارد که باید آن را فرهنگیان یا دولت‌مردان این کشورها انجام دهند.

نخست اینکه یک سیاستی در بنیان سیاست‌های راهبردی این آتشخور قرار بگیرد تا ذهنیت مردمان حاضر در سوسی مرز را به امور بزرگ‌تر معطوف کند. منافع اقلیمی، منافع زبانی و منافع فرهنگی می‌تواند مبنایی برای اتحاد و محافظت آتشور در برابر هجوم بیگانه باشد. اگر ملاک ما این‌ها باشد، نگاه افق بازتری پیش‌روی ما قرار خواهد گرفت. مولانا در تمثیلی می‌گوید: «شتر یا اسب در یک راهی می‌رفتند، استر از شتر پرسید که چطور با آنکه سر سر تو بالاست از راه نمی‌لغزی؟ و شتر در جواب گفت که من دور ترها را می‌بینم و بیشش پایم را نمی‌بینم، وقتی من از بالا تمام این فراز و فرود را می‌بینم، کمتر می‌لغزم.» در واقعیت هم همین طور است. اگر هر ملتی افقی‌های دورتر را مشاهده کند، آن‌وقت منافع روزمره، آن‌ها را از پای در نمی‌آورد. به همین دلیل در جهان امروز زبان یک منفعت کلان‌تر است، یعنی هرچه افق زبانی کشورها گسترده‌تر باشد، در آینده مناسبات جهانی این کشورها به‌ر د پیش‌ترتی می‌گیرد و هرچه اقلیم

زبان مشترک می‌تواند ما را به هم نزدیک کند



ابوطالب مغففری پژوهشگر و منتقد ادبی

فرهنگی‌شان بزرگ‌تر باشد، باز هم مبنایی هم‌بستگی قرار می‌گیرد. اما اگر منافع خرد در روابط آتشخور تعریف شود، آن‌وقت این منافع به سطوح پایین‌تر تسری پیدا می‌کند، و موضوع منافع اقوام پیش می‌آید، چیزی که در جهان امروز عامل بازدارنده است. ما به مهاجرت افغان‌ها به ایران به آذید می‌توانیم نگاه کنیم: دید اول دید خردنگری و پیش‌پا نگری است. خیلی‌ها می‌گفتند که اگر کارگرهای مهاجر به ایران بیایند، کار در ایران سخت پیدا خواهد شد یا قطعی و گرسنگی پیش خواهد آمد. این موضوع‌ها در سال‌های اول خیلی بر جسته می‌شد، اما هر چه روزگار گذشت، دیدیم که این طور نیست. نه تنها این عوامل مشکل‌آفرین نبوده است، که این عوامل امیدوار کننده هم بوده است و نتایج بهتری از این مهاجرت حاصل شد.

حالا ما می‌توانیم به مهاجرت با یک دید کلان‌تر نگاه کنیم، یعنی این‌را به‌عنوان یک برگ برنده در روابط آتشور در نظر بگیریم. اگر کشورهایی می‌خواستند این را مدیریت کنند و خودخواسته ایجاد کنند، چه‌بسا امکان پذیر نبوده؛ اینکه آملت باهم رفت‌وآمد بیشتری داشته باشند، با خلق‌و‌خوی هم آشنا شوند و در تنگناها دست هم را بگیرند. آن روزها ما این‌را پیش‌بینی نمی‌کردیم، اما تاریخ سی‌چهل‌ساله گذشته نشان داد که این مهاجرت بر کاتی هم داشته است، چنان‌چه در جنگ ایران و عراق آن‌را دیدیم، در قضایای اخیر دیدیم و در انقلاب مردم افغانستان نیز دیدیم.

و تفاوت بین ایرانی و افغانی نیز از همین ایام به وجود می‌آید. جدایی افغانستان سبب می‌شود علاوه بر روند مهاجرت تجار و زائران، گروهی از افراد سیاسی افغانستانی نیز متوجه مشهد شوند.

مهاجرت شاهزادگان افغانستانی به ایران

مهم‌ترین گروه افغان‌های مقیم مشهد در دوره ناصرالدین‌شاه را خواین و سردارهای رانده‌شده یا پناهنده‌شده‌ای شکل می‌دهند که به علت جنگ داخلی به امید کمک دربار قاجار به‌سوی مشهد می‌آیند. در این روزها، مشهد مهم‌ترین کانون حمایت از خان‌ها و شاهزادگان پناهنده افغان بوده است. در مارس ۱۸۵۷ میلادی و در دوران تاجداری ناصرالدین‌شاه برای همیشه از نقشه ایران جدا می‌شود. این جدایی در ادامه سبب افزایش نفوذ دولت انگلیس در این مرزها و زمینه‌ساز وابستگی ایران به این دولت استعمار گر می‌شود.

پس از جدایی

افغانستانی‌ها از زمان جدایی هرات تاکتئون در چند مرحله به مشهد مهاجرت کرده‌اند. مهاجران کابل، قندهار، هرات و طوایف اطراف هرات در دوره ناصرالدین‌شاه به مشهد آمده و بخش مهمی از آن‌ها نیز در آددهه گذشته مهاجرت کرده‌اند. قدیمی‌ترین اشاره به حضور افغانستانی‌ها در مشهد درباره «حصار افغان» است. حصار افغان مزرع‌ای در آفر سنگی مشهد قدیم بوده که اکنون در درون شهر هضم شده است. تاریخ دقیق این نام‌گذاری مشخص نیست، ولی در طومار عیلاشی آزوج از مزرعه حصار افغان به‌عنوان موقوفه ذکر شده است که تاریخ آن به ماه رمضان ۱۱۶۰ هجری قمری بازمی‌گردد.

ورود افغان‌ها به صورت گروهی از دوره ناصرالدین‌شاه و با تثبیت مرزها شکل می‌گیرد

طاهرقلی‌خان قندهاری، یکی از این‌نام‌هاست. او تاجری معروف در سال ۲۷۲ قمری در مشهد است که از طریق هرات با بخارا تجارت می‌کرده است. یکی دیگر از تجار قندهاری مقیم مشهد به‌نام «حاجی محمدمهدی» نیز در سال ۱۲۹۳ قمری برای مدتی مالک باغ خونی بوده است.

حاجی «غلامعلی قندهاری» دیگر تاجر نامدار این دیار بوده که گویا سرچشمه‌ای نیز در اطراف شان‌دیز به نام او وجود داشته است. در روزنامه خراسان آمده است که: «ناصرالدین‌شاه هنگام سیاحت در شان‌دیز به سرچشمه حاجی غلامعلی قندهاری رسیده و از پیران کهن‌سال شنیده که او مردی جواهر فروش و صاحب مکنث بوده که در اواخر عمر دست از تجارت شسته و در کنار چشمه منزوی گشته است. باغی و وسایه‌بانی برای خود مهیا ساخته و تا پایان عمر به ریاضت مشغول شده است.»

مهاجرت نظامیان افغانستانی به ایران

ایل تیموری که بزرگ آن‌ها «دوست محمد تیموری» بوده است، شاخص‌ترین قبایل مهاجر بوده‌اند که از شمال هرات به اطراف مشهد مهاجرت می‌کنند. علی‌مردان خان نصرت‌الملک، پسر دوست محمدخان، بعدها وارد امور سیاسی می‌شود. او نخستین افغانستانی مشهد است که به دلیل مقابله با تهاجم تر کم‌ن‌ها در دوره قاجار به درجه سرهنگ تمامی و سپس سرداری می‌رسد.

ورود هزاره‌ها به مشهد

برایسر نوشته علی نجف‌زاده در کتاب «تاریخ گروه‌های مهاجر به مشهد از صفویه تاکنون» بعدها اقوام هزاره نیز به گروه مهاجران افغانستانی مشهد اضافه می‌شوند. انگلیسی‌ها در پی خروج از افغانستان برای تقویت بنیه



گروهی از مهاجران افغانی در دوران ناصرالدین‌شاه

نظامی خود، سیاست استفاده از نیروهای بومی را در پیش گرفته‌و در مناطق نزدیک به افغانستان از اقوام ساکن در منطقه بهره می‌برده‌اند. همچنین رؤسای این مهاجران در مشهد جایگاه ممتازی داشتند و در سال‌های پس از انقلاب مشروطه به‌عنوان نماینده خراسان در مجلس شرکت می‌کرده‌اند.

هروی‌ها و بسیاری جمعیتشان

از میان افغانی‌های مهاجر مشهد، هراتی‌ها از همه منسجم‌تر بودند. برای ساکنان هراتی واژه «هروی» نیز به کار می‌رود. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد تعداد هراتی‌ها در مشهد آن‌قدر زیاد بوده که یک وزنه چشمگیر محسوب می‌شده‌اند. در کتاب «آمار نفوس ارض اقدس» نام ۳۱ خانواده با پسوند هروی ثبت شده که برای ۲۴ خانوار واژه مجاور را سبیاچه کرده‌اند. بر این آمار، ۲ خانوار از هروی‌ها یا خادم آستانه بوده‌اند و ۹ خانواده هم غنی و متمول معرفی شده‌اند. ۵ خانواده تاجر و صراف و بقیه نیز مشاغلی مانند سوداگری، بقالی، علاقه‌بندی و دست‌فروشی داشته‌اند. برخلاف بسیاری از مهاجران که به‌مناصب‌های حکومتی نمی‌رسیدند، برخی هروی‌ها در مشاغل دولتی فعالیت می‌کرده‌اند.

کابلی‌ها

کابلی‌ها پنجمین گروه مهاجران افغان بودند. آن‌ها که تعدادشان زیاد هم نبوده است، عموماً در مشهد پوستین‌دوز زیاد بوده‌اند، زیرا شهر کابل در پوستین‌دوزی شهرت خاصی داشته است و پوستین از مهم‌ترین صادرات کابل بود. مرحوم بقیقی در کتاب «سزار میر مراد» می‌نویسد: «بیشتر پوستین‌دوزها در محله نوغان ساکن بودند و اصلیت آن‌ها کابلی بود که به‌تدریج برای زیارت می‌آمدند و مجاور شده‌اند.»

وطن‌داران بی‌مرز

محمد رضا هاشمی در طول تاریخ بوده‌اند فرهیختگانی که بدون در نظر داشتن جغرافیا به انسانیت خدمت کرده‌اند. هر چند در میان نخبگان افغانستانی، نام‌های بی‌شماری را می‌توان ذکر کرد، اما با شماری از آن‌ها آشنا شوید.

گوهرشاد بیگم



دامنه حضور شخصیت‌های برجسته افغانستانی فقط به این دوران و مهاجرت‌های چند دهه گذشته محدود نمی‌شود و شاید بتوان از گوهرشاد بیگم به‌عنوان معروف‌ترین و شاخص‌ترین این چهره‌ها یاد کرد که علاوه بر خدمات بی‌شمارش یادگارهای بی‌ظنبیری از اودر مشهد باقی مانده است. گوهرشاد بیگم (۷۸۰ تا ۸۶۱ قمری) ابتدا همراه با برادرش، امیر قمر یوسف، وزیر دربار تیموریان، در هرات به‌سرمی‌برد و نقش مهمی در تاریخ اوایل دوره تیموری داشت. اودر سیاست دستی داشت و همراه با همسرش، چند بنای مذهبی و همگانی ساخت. مسجد گوهرشاد در مشهد و ساخت چند مدرسه و خانقاه در شهر هرات افغانستان از مشهورترین یادگارهای اوست. همچنین با حمایت این بانو بود که زبان فارسی و فرهنگ ایرانی با عنوان عنصری اصلی در دربار تیموریان ارتقا یافت و به‌عنوان میراثی ماندگار به نسل‌های بعدی رسید. آرامگاه او اکنون در شهر هرات است.

رهنورد زریاب

محمد اعظم رهنورد زریاب (۱۲۳۳ تا ۱۲۹۹ خورشیدی) از پرکارترین نویسندگان افغانستان در چند دهه گذشته بود. اودر یکی از سخنرانی‌هایش در تهران چنین گفته است: «من مرهون و مدیون ویدهارک همه نویسندگان بزرگ جهان، پژوهشگران جهان و نظریه‌پردازان بزرگ جهان هستم. در این میان نقش نویسندگان و پژوهشگران به‌ویژه مترجمان ایرانی سخت برجسته است.»

خلیل... خلیلی

خلیل... خلیلی مشهور به استاد خلیلی (۱۲۸۶ تا ۱۳۶۶ خورشیدی) شاعر فارسی‌گوی معاصر افغانستان است. وی در مجموع ۶۲ اثر منظوم و منثور در عرصه‌های مختلف هنر، ادب، سیاست، فلسفه و عرفان دارد که در داخل و خارج از افغانستان چاپ شده است.

عبدالقهار عاصی

عبدالقهار عاصی (۱۳۳۵ تا ۱۳۷۳ خورشیدی) از شاعران نسل نوین افغانستان در دهه ۶۰ و ۷۰ خورشیدی بود. شعرهای او به موضوع‌های افغانستان و عشق می‌پردازد. اوده ده ۷۰ با خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرد و در مشهد اقامت گزید. عاصی در ایران برای ایجاد ارتباط میان شاعران مهاجر و مقیم آن کشور کوشید و آثاری تألیف کرد. اوما پس از مدت کوتاهی به کابل بازگشت.

نجیب مایل هروی

نجیب مایل هروی، متولد ۱۳۲۹ خورشیدی در هرات، محقق عرفان و ادبیات فارسی است که از سال ۱۳۵۰ در ایران زندگی می‌کند. نجیب با نهاد‌های مختلفی چون کتابخانه مجلس، بنیاد موقوفات محمود افشار و دائرة المعارف بزرگ اسلامی همکاری داشته و مقالاتی را نیز در دانشنامه مرکز دائرة المعارف اسلامی نگاشته است. از این چهره علمی تاکنون تألیفات بسیاری مانند «تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی»، «کتاب آریایی در تمدن اسلامی»، «ندر غزل خویش نهان خواهم گشتن: سماع‌نامه‌های فارسی» و «خاصیت آیینگی: نقد حال و گزیده آثار فارسی عین‌القضات همدانی» چاپ و منتشر شده است.

محمد سرور مولایی

محمد سرور مولایی، متولد ۱۳۲۴ خورشیدی در شهر غزنی است. او پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی و اصلانش افغانستانی است و در سال ۱۳۵۵ از دانشگاه تهران دکترای ادبیات فارسی گرفته است. مولایی نیز تاکنون آثار ارزشمندی در قلمرو زبان و ادب فارسی و تاریخ و فرهنگ ایران نگاشته یا تصحیح و ویرایش کرده است.

محمد نسیم خوشنواز

محمد نسیم خوشنواز، فرزند مرحوم «محمد رحیم خوشنواز»، استاد چیره‌دست موسیقی افغانستان است. این هنرمند رباب نواز افغانستانی تا هفت سالگی به مشهد آمده است و تاکنون در این شهر زندگی می‌کند. اونقش مهمی در آشنایی مردم ایران و دیگر کشورهای جهان با موسیقی افغانستان داشته است.

نسیم افغانی

افغانستانی‌ها پیش از مدافعان حرم نیز شهدای بسیاری را در جنگ تحمیلی ایران و عراق، فدای این دیار کهن کرده‌اند که «نسیم» یکی از آن‌هاست. اودیگر زنده نیست اما نام‌اش تا‌بید در کنار بسیاری دیگر از شهدای جنگ تحمیلی ایران زنده است.

نسیم افغانی، فرزند میرزا محمد، سی‌ویک‌ساله به‌شماره پلاک ۳۹۶- CG519 آزمایشی از لشکر نصر خراسان در منطقه عملیاتی والفجر یک (فکه) بود که پیکرش پس از سال‌ها در خرداد ماه ۱۳۹۹ تفحص و شناسایی شد.

دکتر احمدشاه فرهت

دکتر فرهت متولد اول شهریور ماه ۱۳۳۷ در شهر «قندهار» افغانستان است. او اوایل دهه ۶۰ به ایران آمد و سال‌هاست که ساکن مشهد است. دکتر فرهت فوق تخصص کودکان دارد و نیز «استادیار گروه کودکان دانشگاه علوم پزشکی مشهد» و «معاون تحقیقات مرکز تحقیقاتی نوزادان دانشگاه علوم پزشکی مشهد» است.



روزنامه شهرامید ورزشکشی

۳ شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۹۹ ۱۸ شهریور ۱۳۹۹ شماره ۳۳۳۳۳

SHAHARANews.IR

تاریخ و هویت

آشنایی با رفع موانع شناخت



محمد کاظم کاظمی شاعر و پژوهشگر

در افغانستان هم رایج است و بر عکس؛ چه رسوم دینی و چه رسوم ملی. وجه دیگر که بسیار مهم است، پیش‌زمینه‌های تاریخی و اسطوره‌ای این کشور است. هر آس‌زمین مردم «شیرخدا و رستم دستان» را آرزو می‌کردند. این به‌معنای آن است که پیوندی بین اسطوره‌ها و تاریخ دینی و ملی در هر آس‌زمین وجود دارد، به‌طوری‌که مفاخر اسطوره‌ای و مفاخر ملی در هر آس‌زمین یکسان هستند. گذشته از این اینکه ما در علم و ادب هم مفاخر مشترک داریم. این‌ها و چوه مختلف اشتراکات است که به‌نظر نمی‌رسد در هیچ‌کدام از آتشخور با همسانگان وجود داشته باشد. مهم‌ترین موضوع به‌اینکه ما برای بیشتر کردن این شناخت چه می‌توانیم بکنیم، به‌نظر من رفع موانع است. یعنی ما این شناخت را داریم، اما نسبت به آن وقوف و آگاهی تمام نداریم. زمانی که این آگاهی وجود داشته باشد، ما به وسیله دیگری برای پیوند یافتن آملت نیاز نداریم. همین که دیوار نبود تفاهم و گفت‌وگو و نبود شناخت برداشته شود و مردم ایران و افغانستان بی‌واسطه با همدیگر ارتباط داشته باشند. مانند ارتباطی که در عرصه مهاجرت داشتیم و بسیار مؤثر و مفید بوده است. در عرصه‌هایی چون رسانه، دانش و ادب، مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هر قدر که ما بتوانیم مرزها و دیوارهای بینمان را از بین ببریم و برداریم و بتوانیم حقیقت ارتباط و آشنایی آملت را درک کنیم، زمینه‌های شناخت و ارتباطات پررنگ‌تر خواهد شد.

چیزی که می‌تواند مردم ایران و افغانستان را باهم بیشتر آشنا کند، رفع موانع شناخت است. واقعیت امر این است که ما چوه مشترک بسیاری داریم، که این مقدار از چوه مشترک را هیچ‌کدام از آتشخور افغانستان و ایران با دیگر همسایگان نشان ندادند.

یکی از چوه مشترک انسان‌ها، جدا از جنبه‌های انسانی عام، دین آن‌هاست و در این‌باره مردم ایران و افغانستان مشترک هستند. موضوع دیگر قومیت است و باز از این نظر هم مردم آتشخور دست‌کم از یک شاخه قومی وسیع به حساب می‌آیند. موضوع قومیت خیلی برای ما ملاک نیست، دیدیم که این طور نیست. مناسبات انسان‌ها تعیین‌کننده است. موضوع دیگر که به‌نظر می‌رسد اهمیت آن از قومیت خیلی بیشتر است، زبان است که باز عمده مردم ایران و افغانستان با یک زبان صحبت می‌کنند یا قادر به فهم یک زبان هستند. جغرافیا و چه مشترک دیگر است، یعنی ایران و افغانستان از نظر جغرافیایی در منطقه‌ای قرار گرفته‌اند که ما به آن فلات ایران می‌گوییم و می‌توانیم بگوییم که جغرافیا بر وقایع تاریخی این سرزمین‌ها اثر گذاشته است. به‌طبع چون جغرافیای واحدی داشتیم، وقایع تاریخی ما یکسان بوده و به همین دلیل است که ما تاریخ مشترکی داریم، مگر در دوه سده گذشته. وجه دیگر این اشتراک، آداب و رسوم و فرهنگ عمومی مردم است، ادبیات عامیانه و باورها و رسوم. چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از رسومی که در ایران رایج است،

افغانستان کوچک مشهد

مرکز خیره هم دارند.

کانون نویسندگان و

هنرمندان افغان

قطعا حضور شاعران ونویسندگان

افغانستانی در مشهد حکایت از

حکومت زبان و ادب فارسی در

خراسان دارد و یکی از اتفاق های

خوب درباره حضور مهاجران در این

است با تکیه بر مزیت هم زبانی،

کانون نویسندگان خود را ابتدای

دهه ۷۰ رقم و سپس در مشهد

پایه گذاری کند. مؤسسان این

افغانستان کوچک مشهد

دوم طبرسی در حال ساخت بوده،

از سوی فردی ناشناس وقف شده

است. در ادامه گروهی از مهاجران

مرا شریف از ولا یی بلخ نیز

«مسجد زید شهید» در گلشهر را

می سازند که یکی از بزرگ ترین

دسته های زنجیر زنی مشهد در

ایام محرم متعلق به آنان است.

مهاجران همچنین توانسته اند

برای خود در مشهد کانون های

فرهنگی بسیاری تأسیس کنند

که تعدادشان به بیش از ۳۰ کانون

می رسد. علاوه بر این، آن‌ها چند

مسجد ساخته شده به دست

مهاجران افغان است که در دهه ۶۰

خرید یک باب منزل از سوی یکی

از تجار هراتی یا گرفته و به مرور در

۳ طبقه ساخته شده است. حسینی

«مهاجران افغان» هم یکی دیگر

از مراکز گروه های مهاجران برای

پرداختن به فعالیت های فرهنگی

ومذهبی است. در واقع گروه های

مهاجران قدیمی که اوایل انقلاب

به مشهد مهاجرت کرده بودند،

افشار کم درآمد هراتی بوده اند که

در بولوار طبرسی ساکن می شوند

و به مرور از سال ۱۳۶۲ شروع به

ساخت این حسینی می کنند.

زمین این مکان در زمانی که بولوار

افغانستانی های مهاجر در

۴ ده گذشته تلاش کرده اند

زمینه های فعالیت خود را در

مشهد با راه اندازی کانون، انجمن

و تشکل های مختلف حزبی،

سیاسی و فرهنگی گسترش دهند.

این گروه همچنین توانسته اند

برای خود در این روزها، مسجد،

مدرسه، کتابخانه و مؤسسه های

مختلفی ایجاد کنند و با این

راهکار، رنگی به زندگی دوزار

دیار خود بدهند که برخی از این

فعالیت ها بسیار شاخص است.

حسینی، کانون و مؤسسات

شکل گرفته

مسجد «هراتی ها» نخستین